



عبدالکریم پاک نیا



از حضرت جواد الائمه بیاموزیم



مقدمه

ویژه رسول مکرم اسلام ﷺ نیز در ارتباط قوی و تنگاتنگ اجتماعی با مردم نهفته است. آن گرامیان برای نیل به اهداف آسمانی و مقدس خویش تلاش می‌کردند تا دل و جان مخاطبان را تسخیر کنند و ارزشها و معارف الهی - انسانی، بهتر و عمیق‌تر در وجود مخاطبان نشان جای گیر شود.

به همین دلیل، قرآن کریم در میان آن همه معجزه‌ها، کرامتها و فضیلتها، انگشت اشارت را به سوی این رمز، نشانه می‌رود و بالاترین پیروزی رسول خدا ﷺ را نفوذ آن بزرگوار در دلهای مردم می‌داند. قرآن مجید درباره

انسان، یک موجود اجتماعی است و بدون ارتباط با افراد جامعه، هرگز نمی‌تواند به مراحل رشد، کمال و سعادت برسد. و در این زمینه موفقیت انسان در گرو جلب دوستی دیگران است. به این سبب، هر کسی در این جهان دوست دارد تا در دل انسانها نفوذ کرده، طرف مقابل را با خود هم رأی و هماهنگ کند؛ زیرا برای موفقیت در یک تعامل اجتماعی، بهترین گزینه و روش، همان نفوذ در دل افراد جامعه و فتح دل آنان است. رمز توفیق پیشوایان دینی ما، به

مهم‌ترین راز موفقیت آن جناب می‌فرماید:

«فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَلْمِ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِبَ الْقَلْبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱ «به برکت رحمت الهی، در برابر مردم، نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باش و] بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.»

در این آیه شریفه، نکته‌هایی کلیدی در توفیق ارتباط با مردم به چشم می‌خورد که برای همه انسانها، به ویژه مبلغان اسلامی و کسانی که با عموم مردم سر و کار دارند از ضروریات است. برخی از این نکته‌ها عبارت‌اند از:

۱. نرمی و مهربانی؛

۲. اجتناب از تندوی و خشونت

(مگر در مراحل آخر که دیگر راهی

نمانده باشد و به قول حافظ: آخِرُ الدَّوَا الْكَيْفُ)؛

۳. عفو و بخشش؛

۴. نظرخواهی و مشورت؛

۵. طلب آموزش از خداوند برای طرف مقابل؛

۶. قاطعیت و تردید نداشتن در هدفهای مقدس؛

۷. توکل و اعتماد به فضل و رحمت بی‌پایان الهی؛

۸. و...

آری، مهم‌ترین رمز توفیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، در صید دل‌های پاک و مستعد را می‌توان در ویژگیهای خاص آنان در تعامل با مردم جستجو کرد. اوصاف برجسته و ویژگیهای زیبای آنان در معاشرت با دیگران، دل‌های پاک و روان‌های سالم را به سوی آنان متمایل می‌ساخت؛ زیرا آن گرامیان، شایسته‌ترین انسانهای عصر خود بودند.

به این سبب، حقیقت جویان و سعادت‌طلبان عالم که وجدانی آگاه و

این وادی، گوی سبقت را از دیگران ربود و اسوهٔ بارز مردم در مقام عفو و بخشش بود. آن گرامی، حتی دربارهٔ مخالفان سرسخت خود نیز، عفو و گذشت داشت.

حکیمهٔ قرشی از بانوان صالح دوران آن امام^۱ می‌گوید: بعد از شهادت آن حضرت، نزد امّ فضل، دختر مأمون و همسر امام^{علیه السلام} رفتم تا به او در این مصیبت، تسلیت بگویم. او چنان ناراحت و محزون بود که سخنانش با ناله و گریه‌های شدید همراه بود. من مقداری با او سخن گفتم و وی را آرام کردم. سپس دربارهٔ کرامت، اخلاق ستوده، شرافت، بزرگواری و اخلاص حضرت جواد^{علیه السلام} گفتگو کردیم. در میان سخن، ام فضل گفت: «آیا می‌خواهی از موضوع شگفت‌انگیزی که فوق تصور است و در میان من و آن حضرت اتفاق

عقلی پویا و فطرتی ناب داشته و دارند - بدون در نظر گرفتن آیین و اعتقادات خود - با مطالعهٔ زندگی، رفتار و سیرهٔ رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} و ائمه اطهار^{علیهم السلام} از عمق جان، مشتاق آشنایی و معرفت با ایشان می‌شوند و در موارد بسیاری، مطالعهٔ سیره و اخلاق پیشوایان دینی، آنان را به سوی حق و حقیقت رهنمون می‌شود.

با توجه به نکات فوق، در این فرصت از شیوه‌های امام نهم^{علیه السلام} در ارتباط قوی با مردم، سخن خواهیم گفت و رازهای توفیق اجتماعی را در سیره و سخن حضرت جواد^{علیه السلام} بررسی می‌کنیم. به این امید که این سلوک معنوی در دل و جانمان رسوخ کند و راه و روش آن بزرگوار در زندگی اجتماعی، چراغ راهمان باشد.

عفو و گذشت

عفو و بخشش از صفات پسندیده‌ای است که در وجود هر کس باشد، نشانهٔ کمال اوست و دیگران نیز علاوه بر محبت قلبی، به دیدهٔ احترام به او می‌نگرند. امام جواد^{علیه السلام} که کامل‌ترین انسان عصر خویش بود، در

۱. در برخی نقلها نام این بانو، حکیمه دختر امام جواد^{علیه السلام} آمده است؛ اما از قرائن روایت برمی آید که او غیر از حکیمه بنت الجواد^{علیه السلام} است. منابعی که ما به آن استناد کرده‌ایم، مؤید این مطالب است.

افتاد برایت بگویم» با تعجب گفتم:
«این داستان چه بوده است؟!»

دختر مأمون گفت: از وقتی با
حضرت جواد علیه السلام زندگی مشترک آغاز
کردم، همواره غیرت نشان می‌دادم و
مراقب حرکت و رفتار وی بودم که
مبادا همسر دیگری داشته، یا در صدد
تجدید فرارش باشد؛ حتی گاهی
سخنانی را که از وی می‌شنیدم در دل،
به شک و تردید می‌افزادم و بسا این
وسوسه‌ها و تصورات مرا ادا می‌کرد
که نزد پدرم، شکوه و گلایه کنم؛ اما
پدرم مرا به آرامش دعوت می‌کرد و
می‌گفت: «دخترم! او را تحمل کن و با
همسرت مدارا داشته باش، او پاره تن
رسول خداست.»

تا اینکه روزی نشسته بودم.
دختری وارد شد و بر من سلام کرد.
گفتم: «تو کیستی؟» او گفت: «من
دختری از نسل عمار یاسر و همسر
ابو جعفر، محمد بن علی امام جواد علیه السلام
هستم.» با شنیدن این خبر، چنان آشفته
خاطر شدم که قادر به کنترل خود
نبودم. وقتی او از نزد من بیرون رفت،
بلند شدم و نزد پدرم رفتم و گزارش

واقعه را برایش شرح دادم.

مأمون به شدت مست بود و به
طور کامل، هوش از سرش پریده بود.
وی با شنیدن خبر، چنان برآشفته که از
غلامش شمشیر خواست و در حالی که
به شدت خشمگین بود، با شمشیر
برهنه به سوی منزل امام جواد علیه السلام
حرکت کرد. او ضمن حرکت می‌گفت:
«به خدا قسم، او را می‌کشم!» وقتی
چنین دیدم گفتم: «انالله و انا الیه
راجعون؛ من با همسر چه کردم؟!» او
رفت و من همچنان به خود می‌پیچیدم
و به صورت لطمه می‌زدم. تا اینکه به
اتاق امام جواد علیه السلام وارد شد.

او با شمشیر حمله کرد و پشت
سر هم، ضربات شمشیر را بر بدن وی
وارد می‌کرد تا اینکه بدنش را قطعه
قطعه کرد و سپس از اتاق بیرون آمد.
من هم در حال اضطراب و پریشانی،
پشت سر او می‌دویدم. شب را تا صبح
نخوابیدم.

فردای آن شب، نزد پدرم رفته،
گفتم: «پدر می‌دانی دیشب چه کردی؟»
گفت: «نه، چه کردم؟!» گفتم: «تو
دیشب ابن الرضا علیه السلام را به قتل رساندی

دوست دارم این پیراهن خود را به من هدیه دهی تا در آن نماز بخوانم و به آن تبرک جویم. هدفم از این عمل، آن بود که به بدن او نگاه کنم و آثار شمشیر را ببینم. بدن او را دیدم، چنان سالم و سلامت بود که ذره‌ای اثر زخم شمشیر در آن مشاهده نمی‌شد.»

مأمون گریه کرد و گفت: «این حادثه برای عبرت گرفتن اولین و آخرین کافی است. یاسر! برخی حرکاتم را به یاد می‌آورم که دیشب چگونه با غضب شمشیر به دست گرفتم و به اتاق او رفتم؛ اما موقع برگشت را هرگز به یاد نمی‌آورم. خدا این دختر را لعنت کند. نزد ابن الرضا علیه السلام برو و سلام مرا برسان و بیست هزار دینار هم برایش ببر» و هدایای دیگری نیز برای امام فرستاد.

یاسر نزد حضرت رفت و هدایا را تقدیم داشت. امام به آنها نظر انداخت، تبسم کرد و گفت: «ای یاسر! آیا عهد بین او و پدرم و بین من و او اینگونه بود که با شمشیر بر من هجوم بیاورد؟ آیا او نمی‌داند که من یآوری و مدافعی (بی‌همتا) دارم که مرا حمایت می‌کند و

و او را با شمشیر، قطعه قطعه کردی!» برق از چشمانش پرید و بیهوش شد. پس از مدتی به حال خود آمد و به من گفت: «وای بر تو! چه می‌گویی؟» گفتم: «بله، به خدا سوگند! تو در حال مستی و با عصبانیت تمام به اتاق ابن الرضا علیه السلام رفتی و با شمشیر او را به قتل رساندی!»

پدرم به شدت مضطرب و درمانده شد. سپس یاسر خادم را صدا زد و گفت: «وای بر تو! این دخترم چه می‌گوید؟» او گفت: «دخترت راست می‌گوید.» در این حال با دست به سینه و صورت خویش می‌کوبید و می‌گفت: «انالله و انا الیه راجعون. به خدا قسم بیچاره شدیم و به مهلکه گرفتاری افتادیم و تا آخر عمر رسوا شدیم.» بعد گفت: «یاسر تو برو و خبری بیاور، عجله کن! چیزی نمانده است که من قالب تهی کنم.»

یاسر رفت و به سرعت برگشت و با خوشحالی گفت: «مژده باد! من رفتم. حضرت جواد علیه السلام را دیدم که صحیح و سالم در حال مسواک زدن بود. سلام کردم و گفتم: ای پسر رسول خدا!

رهبران بزرگ را محبوب قلبها می‌کند، ساده زیستی و دل نبستن به مظاهر دنیوی و مفاخر آن است.

امام جواد علیه السلام به پیروی از پدران بزرگوار خود هرگز به تشریفات ظاهری و تجملات، علاقه نشان نمی‌داد، زرق و برق دربار خلفای عباسی در آن زمان برای بسیاری از مردم، فریبنده و جذاب بود؛ اما امام، هرگز خود را به تشریفات دنیوی نیالود و به این دلیل، دلبر و محبوب دیگران بود.

حسین مکاری در این باره می‌گوید: وقتی امام جواد علیه السلام در بغداد بود، به آن شهر سفر کردم. وقتی به دربار خلیفه رفتم، امام را در یک زندگی مرفه و در نهایت جلال و تشریفات ملاحظه کردم. در دلم گفتم: «امام محمد تقی علیه السلام با این زندگی عالی و مجلل، دیگر به آن زندگی ساده در مدینه بر نمی‌گردد. چه کسی از

از گزند حوادث مصون می‌دارد؟» یاسر گفت: «سرورم! ای پسر رسول خدا! این عتاب و سرزنشها را رها کن. به خدا قسم و به جدت رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند! که او نمی‌داند و کارهایش از سر عقل و اندیشه نیست و جایگاه خود را در روی زمین نمی‌شناسد.

او نذر مهمی در راه خدا کرده است؛ عهد کرده است که پس از این، هرگز شراب نخورد و مست نشود؛ زیرا زمینه‌های نفوذ شیطان را در وجودش هموار می‌کند. ای پسر پیامبر! هرگاه شما نزد او آمدید در این زمینه چیزی نگوئید و بر او عتاب نکنید.»

امام جواد علیه السلام با کمال بزرگواری، تمام گذشته‌ها را به فراموشی سپرد و همسرش و مأمون را عفو کرد و فرمود: «اتفاقاً تصمیم من هم همین بود.» سپس آن حضرت، لباسهایش را پوشید و همراه تعدادی از مردم، نزد مأمون رفت. مأمون با چهره‌ای گشاده از آن حضرت استقبال کرد و آن بزرگوار را در کنارش نشاند.^۱

ساده زیستی

از عواملی که در تعامل با مردم،

۱. عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب، قم، نشر داوری، بی تا، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۵ و مهج الدعوات، علی بن طاووس، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱، ص ۲۷.

ارزشهای الهی در مقابل منکرات و کارهای خلاف قوانین اسلامی به پاخاست و با تمام وجود با ضد ارزشها مبارزه کرد. آن حضرت نه تنها در محافل خصوصی، بلکه در جلسات عمومی و رسمی نیز هیچ گاه به متخلفان و حریم شکنان روی خوش نشان نمی داد؛ بلکه به شدت از اعمال زشت آنان بیزار می جست و اگر لازم می شد از قوه قهریه و اقتدار امامت نیز در این زمینه سود می جست.

محمد بن ریّان می گوید: مأمون برای خدشه دار کردن شخصیت حضرت جواد علیه السلام به هر حيله ای دست می زد تا نقطه ضعفی در ایشان بیابد و با درشت کردن آن، مقام امامت را بشکند و با آلوده کردن آن بزرگوار به امور دنیوی، از کرامت، عظمت و هیبت آن وجود نازنین در میان اجتماع بکاهد؛ اما تمام راهها را به روی خود بسته دید و از این جهت، خود را عاجز و ناتوان یافت تا اینکه ماجرای ازدواج دخترش

غذاهای لذیذ و زندگی تشریفاتی و مجلل و راحت دست می کشد و به زندگی ساده بر می گردد؟!»

همین که این افکار به ذهن من خطور کرد، دیدم آن بزرگوار سر به زیر انداخت. بعد از اندکی سر بلند کرد و در حالی که از ناراحتی، رنگ صورت مبارکش زرد شده بود به من فرمود: «یا حُسَيْنُ خُبْرُ شَعْبِرٍ وَ مِلْحُ جَرِيشِ فِي حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا تَرَانِي فِيهَا؛ ای حسین! نان جو با نمک نیم کوب در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من بهتر است از آنچه که تو در اینجا مشاهده می کنی.»

امام به حسین مکاری توضیح داد که زندگی ساده برایش خیلی گوارتر از آن همه مظاهر دنیوی است؛ اما افسوس که با اجبار حکومت، مجبور به سکونت در محیط اشرافی بود. آری، برای مردان الهی، اشرافی گری نه تنها لذت بخش نیست، بلکه آزار دهنده و غیر متبوع نیز هست.^۱

برخورد با هنرمندان غیر متعهد

پیشوای نهم در راستای ایفای نقش خطیر امامت و پاسداری از

۱. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، بی جا، مؤسسة الامام المهدي علیه السلام، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۱.

ادبی را از حد گذراند و وجود مقدس امام را آزرده ساخت، حضرت سر را بلند کرده و به او نهیب زد: «ای ریش بلند! از خدا بترس!» همین جمله کوتاه، چنان او را مضطرب کرد که از خود بیخود شد و آلات موسیقی از دستش افتاد و تا هنگام مرگ، دیگر نتوانست موسیقی بنوازد و از دستانش بهره ببرد. وقتی مأمون از او پرسید: «چرا نتوانستی به کار خود ادامه دهی؟» او پاسخ داد: «وقتی ابوجعفر به من نهیب زد، چنان رعب و وحشتی بر دلم افتاد که هیچ‌گاه نمی‌توانم آن را فراموش کنم.»^۱ آن حضرت درباره امر به معروف و نهی از منکر می‌فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَرَّكَهُ كَأَنَّ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ وَمَنْ غَابَ عَنِ أَمْرِ فَرَضِيَهُ كَأَنَّ كَمَنْ شَهِدَهُ»^۲ هر کسی در جلسه گناهی حضور داشته باشد؛ اما با آن مخالفت و آن را نکوهش کند، مانند این است که در آنجا حضور نیافته است و هر کس از جلسه گناهی

را با حضرت پیش آورد. او به این منظور، محفل جشنی ترتیب داد و عده‌ای از کنیزان ماهرو و آوازه خوان را در آن جلسه گردآورد. سپس دستور داد هر یک از آنان جامی به دست گیرند که داخل آنها پر از گوهرهای گران قیمت بود و در مقابل امام جواد علیه السلام صف بکشند؛ ولی حضرت به آنان هیچ توجهی نکرد. در آنجا مردی هنرپیشه، نوازنده و خواننده، به نام «مخارق» حضور داشت. مأمون، وی را برای گرم کردن مجلس فراخواند. او برای رضایت مأمون اظهار داشت: «ای امیر! مطمئن باش، من به راحتی می‌توانم خواسته شما را برآورم و او را به امور دنیوی و عیش و طرب وادارم.»

آنگاه مرد نوازنده، مقابل امام آمد و بانداپی، همه را گرد خود جمع کرد. سپس به خوانندگی و نواختن آلات موسیقی مشغول شد، مدتی تلاش کرد؛ اما پیشوای نهم نه تنها به او توجهی نکرد؛ حتی به راست و چپ خود نیز نگاه نمی‌کرد.

وقتی مرد نوازنده، گستاخی و بی

۱. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، نشر

اسلامیه، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۴۹۴.

۲. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، قم،

جامعه مدرسین، ص ۴۵۶.

«اگر موعظه کنیم، آن را می‌پذیری و بدان عمل می‌کنی؟» سائل گفت: «آری.» امام فرمود: «صبر را تکیه گاه و پشتوانه خود در رویارویی با فقر و ناکامی قرار ده.»^۲

یکی از دوستان امام جواد علیه السلام طی نامه‌ای از گرفتاریهای خود به حضرت شکایت، و مصیبت خود را در مرگ فرزندش عنوان کرد. امام در پاسخ نامه‌اش نوشت: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَمِنْ وَلَدِهِ أَنْفُسَهُ لِيَأْجِرَهُ عَلَى ذَلِكَ؛^۳ آیا نمی‌دانی که خداوند عزیز و جلیل از مال و فرزندان مؤمن، بهترین آن را بر می‌گزیند [و از او می‌گیرد] تا در مقابل آن به او پاداش عنایت کند؟!»

غایب باشد؛ اما [در دل] به آن راضی شود، همانند کسی است که در آن حضور یافته است.»

صبر و بردباری

امام نهم علیه السلام در مقابل مصائب و گرفتاریهای روزگار بسیار شکمیا و بردبار بود. آن حضرت در مقابل حوادث سخت و پیشامدهای ناگوار، هیچ‌گاه آشفته و مضطرب نمی‌شد؛ بلکه با اتکال به خداوند متعال به صبر و تحمل روی می‌آورد؛ البته این در صورتی بود که مشکلات به شخص حضرت روی می‌آورد؛ اما درباره اصول اسلامی و حدود الهی کاملاً در مقام دفاع برمی‌آمد و موضع گیریهای اساسی و حساب شده‌ای به عمل می‌آورد.

آن بزرگوار، صبر بر مصائب را از بهترین صفات نیکمردان قلمداد کرده، می‌فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْمُصِيبَةِ مُصِيبَةٌ عَلَى الشَّامِتِ بِهَا؛^۱ شکمیبایی بر ناملايمات و مصائب بر شماتت کنندگان مصیب زده ناگوار است.»

مردی از امام جواد علیه السلام تقاضا کرد که وی را نصیحت کند. امام فرمود:

۱. كشف الغمه، علی بن عیسیٰ اربلی، تبریز،

مکتبه بنی هاشم، ج ۳، ص ۱۹۵.

۲. تحف العقول، ص ۴۵۵.

۳. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، بی جا،

مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۲۳.